



Perceived Social Isolation and Its Related Factors among the Children of the Iranian Martyrs of the Iraq-Iran War

Somayeh Sadat Shafiei 

1. Department of Social Studies, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. Email: ss.shafiei@ihcs.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 20 April 2024

Received in revised form: 06 August 2024

Accepted: 29 August 2024

Published online: 21 October 2024

Keywords:

Childhood, Social Segregation, Stereotype, Social Exclusion, Subculture.

ABSTRACT

This research challenges the perceptions of social isolation among the offspring of Iranian martyrs, a social group that is less well-known. Furthermore, the issue of social isolation is addressed as a historical phenomenon by analyzing their published narratives of their lived experiences from the absence of their father to the period after the martyrdom.

Based on qualitative approach, the document analysis method is applied.

The findings show that the child's experience, which was distinct from that of their peers due to the influence of an important life event: the martyrdom of their father and its repercussions, has established a new order within the family, which has challenged their social relationships. The trauma of these experiences, along with the prevalence of stereotypical conceptions of financial support, has exacerbated their negative emotions and compelled them to engage in informal politics, which manifests as seclusion and restricted relationships. Additionally, the social isolation of these individuals has been exacerbated by the ratification and implementation of official social segregation policies in the form of residences, schools, educational services, and leisure programs over the past few decades.

Stigma is a social phenomenon that is not solely related to university entrance; it is a consequence of the interaction between social segregation and stereotyped attitudes that have both caused and perpetuated the process of exclusion.

Cite this article: Shafiei, S. S. (2024). Perceived Social Isolation and Its Related Factors among the Children of the Iranian Martyrs of the Iraq-Iran War, *Quarterly of Social Studies and Research in Iran*, 13(3): 409-424.

<https://doi.org/10.22059/jisr.2024.374741.1493>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2024.374741.1493>



انزوای اجتماعی ادراک شده و وابسته‌های آن در میان فرزندان شهدای جنگ تحمیلی

سمیه سادات شفیعی^۱

۱. گروه جامعه‌شناسی نظری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. رایانامه: ss.shafiei@ihcs.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	این پژوهش به طرح و بحث ابعاد انزوای اجتماعی ادراک شده در بین فرزندان شهدای جنگ تحمیلی به‌عنوان گروه اجتماعی کمتر شناخته شده می‌پردازد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱/۱۷	با بررسی روایت‌های منتشرشده آنان در کتاب <i>زندگی ما</i> و نیز قسمت هفتم پادکست رادیو مرز، از تجربه زیسته‌شان از اعزاز و غیبت پدر تا دوران پس از شهادت با به‌کارگیری روش تحلیل سند، موضوع انزوای اجتماعی را به‌عنوان پدیده‌ای تاریخ‌مند مطرح می‌سازد.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۴/۲۳	یافته‌ها نشان می‌دهد تجربه کودکی متمایز از سایر همسالان تحت تأثیر حادثه مهم زندگی یعنی شهادت پدر و پیامدهای آن نظم جدیدی را بر خانواده حاکم ساخته که ارتباط اجتماعی آنان را در معرض چالش قرار داده است. تألم حاصل از این تجارب در کنار سیطره تصورات قالبی مبنی بر برخورداری مالی، معیشتی بر رنجششان افزوده و آنان را به سیاست‌ورزی‌های غیررسمی در شکل خلوت‌گزینی و روابط محدود سوق داده است. همچنین اتخاذ و اجرای سیاست‌های رسمی تفکیک اجتماعی که در قالب سکونتگاه، مدرسه و خدمات آموزشی، برنامه‌های فراغتی و مانند آن در دهه‌های گذشته، در گذر زمان موجب تعمیق انزوای اجتماعی آنان شده است.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۱۹	استیگما تنها قابل‌تقلیل به موضوع دانشگاه نیست و به‌مثابه پدیده اجتماعی حاصل برهم‌کنش تفکیک اجتماعی و نیز تصورات قالبی دانسته می‌شود که روند طردشدگی آنان را موجب شده و استمرار بخشیده است. این طردشدگی بر زندگی آتی آنان در دوران کهنسالی نیز که به‌شدت ارتباطات اجتماعی را می‌طلبد، سایه می‌افکند و یقیناً به ضرر آنان تمام می‌شود.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۷/۳۰	
کلیدواژه‌ها: تصور قالبی، تفکیک اجتماعی، خرده‌فرهنگ، دفاع مقدس، طرد، کودکی.	

استناد: سادات شفیعی، سمیه (۱۴۰۳). انزوای اجتماعی ادراک شده و وابسته‌های آن در میان فرزندان شهدای جنگ تحمیلی. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*،

۱۳(۳): ۴۰۹-۴۲۴. <https://doi.org/10.22059/jisr.2024.374741.1493>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2024.374741.1493>

۱. مقدمه و بیان مسئله

فردگرایی و چندپارگی اجتماعی به‌عنوان پدیده‌ای جهانی و پیامد پیچیدگی جوامع و تقسیم‌کار تخصص‌یافته و فراینده و نیز تحولات ارزشی متناظر موجب شده امروزه بیش از گذشته تعداد بیشتری از افراد احساس تنهایی را تجربه کنند، به‌لحاظ اجتماعی منزوی شوند، به شبکه اجتماعی کوچک‌مقیاس بسنده کنند و چه‌بسا از ایجاد ارتباط اجتماعی جدید پرهیز کنند. حال آنکه ارتباطات اجتماعی به‌عنوان یکی از نیازهای اولیه انسانی و منبع حمایت اجتماعی در بهزیستی عمومی جامعه اهمیت زیادی دارد. با توجه به این مهم است که مطالعه ابعاد ارتباطات اجتماعی و وابسته‌های آن از جمله کیفیت و کمیت شبکه ارتباطی فرد، انزوای ادراک‌شده، مشارکت اجتماعی و... در اولویت سیاست‌گذاری اجتماعی قرار گرفته و مأموریت رسمی و نهادی تدوین، تصویب و اجرای سیاست‌های مداخله‌ای معطوف به اختلال یا فقدان شبکه ارتباطی در جهت ارتقای کیفیت زندگی اهمیت یافته است. انجام مطالعات بومی ناظر به این مهم در جامعه ما و برحسب وضعیت گروه‌های مختلف اجتماعی، درک ظرایف و مقتضیات زندگی آنان نیازمند مطالعاتی گذشته‌نگر است تا موضوع را به‌عنوان پدیده اجتماعی تاریخ‌مند مورد واکاوی قرار دهد و از پیچیدگی‌های آن برای نیل به سیاست‌گذاری به‌روز پرده بردارد و نیز شالوده‌ای برای تولید دانش بومی مهیا سازد.

از جمله گروه‌های اجتماعی کمتر مطالعه‌شده، فرزندان شهدا هستند که با گذشت چند دهه از شروع جنگ تحمیلی برحسب صفات و انتظارات نقشی که جامعه برایشان تعریف کرده، تجاری متفاوت با سایر همسالان خود از سر گذرانده‌اند و درعین‌حال مانند سایر اقشار و گروه‌ها کم‌وبیش دستخوش تحولات فرهنگی و تغییرات اجتماعی شده‌اند.

پیشینه پژوهشی اندک قابل‌دسترس بیانگر آن است که انزوای منزلتی، تصورات قالبی، داغ ننگ سهمیه و برخورداری از تسهیلات، انزوای اجتماعی آنان را در پی داشته است. پژوهش‌های پرورش (۱۳۹۲) و کریمی‌مله (۱۳۸۸) و جانعلیزاده و پازوکی‌نژاد (۱۳۹۴) نشان می‌دهد شکاف عمده‌ای میان جامعه و جامعه ایثارگری وجود دارد. جانعلیزاده (۱۳۹۶) در بررسی عوامل پنهان‌سازی هویت در بین دانشجویان شاهد، مواردی مانند «عملکرد ضعیف نهادهای متولی ترویج فرهنگ ایثار و شهادت مبنی بر بت‌وارگی و اسطوره‌سازی از شهدا، ارائه تصویر نادرست از زندگی خانواده شهدا در رسانه و عدم نهادینه‌سازی فرهنگ تکریم ایثارگران در جامعه» را برمی‌شمرد. به‌نظر می‌رسد پیامد چنین وضعیتی به‌ویژه در گروه‌های کم‌تحرک و حاشیه‌ای، از جمله بیکاران درازمدت، زنان خانه‌دار، افرادی با سلامتی ضعیف‌تر، افرادی فاقد امکانات ارتباطی حمل‌ونقل و مانند آن بیش‌ازپیش در معرض انزوای اجتماعی قرار داده و چه‌بسا آنان را به حذف از بهره‌گیری از فرصت‌های اجتماعی کشانده است.

براین‌اساس پرسش این است که انزوای اجتماعی ادراک‌شده در میان فرزندان شهدا با چه هم‌بسته‌هایی قابل‌تعریف است. به عبارت دیگر در شبکه علی مفاهیم، چه مقوله‌ها و مضامینی، کاهش ارتباطات اجتماعی را برای آنان به دنبال داشته است؟

هدف پژوهش، طرح و روشن‌ساختن انزوای اجتماعی گروه‌های خاص (در اینجا فرزندان شهدای جنگ تحمیلی) به‌عنوان پدیده‌ای تاریخ‌مند است و می‌کوشد مبنایی قابل‌تأمل برای سیاست‌گذاری منطبق با نیازهای جامعه هدف به‌منظور افزایش کیفیت زندگی و بهزیستی آنان، اکنون و در دوران میانسالی به دست دهد. درعین‌حال امکان ارزیابی کارآمدی سیاست‌های اجتماعی رسمی و غیررسمی در قبال این گروه مهم را نیز در حد خود میسر می‌سازد.

۲. تأمل مفهومی و نظری

رویکرد نظری این پژوهش مبتنی بر نظریه کنش متقابل نمادین و ناظر به کنش‌های بشری در جهان طبیعی زندگی گروهی است. نظریه‌پردازان این مکتب به مطالعه معانی و نمادها به‌عنوان وجوه معنابخش و تمایزبخش کنش اجتماعی یک فرد و کنش متقابل دو یا چند فرد علاقه‌مندند. استدلالشان این است که افراد در زمان انجام یک کنش می‌کوشند تأثیر انجام کنش را بر دیگران ارزیابی و برآورد کنند و براساس آن پاسخ مناسب دهند؛ بنابراین انسان‌ها در جریان کنش به‌مثابه فرایند، به‌طور نمادین معنایی را به دیگران منتقل می‌کنند. دیگران این معناها را تفسیر می‌کنند و بر مبنای تفسیرشان از این نمادها واکنش نشان می‌دهند. بلومر به اهمیت مفاهیمی که شناخته‌ها به او پیشنهاد می‌دهند در گسترش نگرش افراد می‌پردازد. این مفاهیم حاصل تعامل با مخاطبان و دربردارنده شواهد معناشناختی آنان است که در روند تعبیر و تفسیرها دگرگون می‌شود. در این راستا گافمن با نمایشی‌دانستن کنش میان کنشگر و حضار، صحنه تعاملی سازنده‌ای را در جریان می‌بیند که در نهایت موجب بروز وجوهی می‌شود که کنشگر آن را مورد پذیرش دیگران می‌داند. در جریان بهنجارسازی رایج در کنش روزمره، او میان هویت بالقوه (آنچه فرد باید باشد تا بهنجار و عادی به‌نظر برسد) و بالفعل (وضعیت واقعی فرد) تمایز قائل می‌شود. داغ ننگ حاصل شکاف این دو نوع هویت است.

مفهوم محوری تحقیق حاضر انزوای اجتماعی است. عنصر مهم و اصلی در تعریف انزوای اجتماعی، نبود شبکه‌های اجتماعی معنادار است؛ ارتباطاتی که موجب تحقق نیازهای اجتماعی افراد نشود، احساس تنهایی را برایشان به دنبال می‌آورد. انزوای اجتماعی علاوه بر پیامدهای خطرناکی که برای بهزیستی افراد در سطح خرد و نیز اثرات منفی بر پیوستگی اجتماعی در سطح کلان دارد (هورتولانس و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۳-۷۴). برقراری روابط اجتماعی در نقطه مقابل، با ایجاد عزت‌نفس، اعتمادبه‌نفس و تا حدی احساس شایستگی و مقاومت، در برابر استرس مؤثر است؛ آنان را در شبکه اجتماعی قرار می‌دهد و دسترسی آنان را به منابع اجتماعی از قبیل آموزش، شغل و اطلاعات فراهم می‌کند. هورتولانس و همکاران به مجموعه عوامل فردی، اجتماعی، محیطی، موضوع سلامت و حمایت اجتماعی می‌پردازند. براساس موارد مطروحه آنان در بخش یافته‌ها، پس از طرح مبحث تحلیل صورت می‌گیرد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

با توجه به محدودیت منابع، انجام مطالعه میدانی مجال خاص خود را می‌طلبد که محقق مشتاقانه مترصد آن است؛ بنابراین در قلم مطالعات انجام‌شده و نظر به ضرورت‌های انجام تحقیق، مطالعه داده‌های دردسترس اهمیت وافری دارد. این داده‌ها از دو بخش تشکیل شده است: اول مستندات کتاب زندگی ما و دوم مصاحبه‌های انتشاریافته فرزندان شهدا حاوی تجربه زیسته و روایت‌های شخصی در قسمت هفتم رادیو مرز. در هردو منبع نام گویندگان محفوظ است و ما با روایت‌ها به‌عنوان شقی از زندگی تجربه‌شده عاملان انسانی روبه‌رویم. هردو در پایان دهه ۱۳۹۰ منتشر شدند و تقریباً حاوی اطلاعات بکر و سرشار از داده هستند. هرچند مصاحبه‌ها لزوماً در راستای موضوع تحقیق حاضر انجام نشده و زمینه گپ‌وگفت و پرسش‌های بیشتر محسوس است، از آنجا که وارد جزئیات شده و روایت در آنان شکل گرفته و دربردارنده مفاهیم و موضوعات حساسیت‌برانگیز است که ما را با زیست‌جهان کنشگران آشنا می‌سازد، اهمیت مطالعاتی وافری می‌یابد. روش پژوهش کیفی و تحلیل سند است. ریچی و لويس می‌نویسند: «تحلیل سند شامل مطالعه اسناد موجود چه با هدف درک واقعی محتوا و چه روشن‌ساختن معانی عمیق‌تری است که ممکن است با سبک یا ظاهرشان آشکار شوند. این روش به‌تصریح هامرسلی و اتکینسون (۱۹۹۵) در پژوهش‌هایی سودمند است که موقعیت‌ها یا رخدادها نتواند به‌طور مستقیم مورد مشاهده و پرسش قرار گیرد» (ریچی و لويس، ۲۰۰۳: ۳۵). براین‌اساس منابع تحقیق براساس جستجوهای مستمر، کتاب

زندگی ما ملهم از چهارده گفتگوی مفصل و نیز فایل صوتی قسمت هفتم پادکست رادیو مرز با عنوان «بچه شهید» است که به این موضوع اختصاص یافته و به‌طور مستند نقل قول‌های آنان را ضبط و ثبت کرده و در معرض استفاده عموم قرار داده است. متن فایل مکتوب و کدگذاری شده است.

۴. یافته‌های تحقیق

در جدول ۱ براساس یافته‌های تحقیق دو مقوله اصلی و مقوله‌های فرعی مرتبط با شکل‌گیری انزوای اجتماعی آمده است.

جدول ۱. یافته‌های تحقیق دو مقوله اصلی و مقوله‌های فرعی مرتبط با شکل‌گیری انزوای اجتماعی

مفاهیم مرتبط	مقوله‌های فرعی	مقوله‌های اصلی
سلامت اجتماعی-روانی	کودکی ملتهب	عوامل فردی و عوامل اجتماعی
اضطراب جدایی در جریان اعزام پدر		
کودکی در فضای غم‌زده بعد از شهادت، کودکی متمایز: عزادار به دنیا آمد		
حاصل سیاست‌های رسمی: جداسازی فیزیکی سکونتگاه، خدمات آموزشی، برنامه‌های فراغتی	تفکیک اجتماعی	محیط اجتماعی
پیامد سیاست‌ورزی‌های غیررسمی: انزوایی ناشی از تأثر و تألم روحی شهادت عزیز، قوام خرده‌فرهنگ مختص گروه		
غیررسمی: تکریم اجتماعی در جامعه پساانقلابی، شکل‌گیری تصورات قالبی و انتظار الگوی انسان کامل	حمایت اجتماعی	
رسمی: داغ ننگ سهمیه و برخورداری‌های مالی معیشتی		

۴-۱. عوامل فردی و اجتماعی

این عوامل در سطح خرد جامعه‌شناسی قابل طرح است و واحد تحلیل را فرد در محیط اجتماعی می‌بیند. در طرح عوامل فردی منجر به انزوای اجتماعی و همسو با روان‌شناسان که در جستجوی دلایل بیماری و بهزیستی افراد، سابقه قرارگرفتن آن‌ها در معرض حوادث ناگوار زندگی یا بحران‌ها را مهم می‌شمرند، هورتولانوس و همکاران (۱۳۹۴) توجه ما را به ارتباط این حوادث با دسته‌بندی ارتباطات اجتماعی جلب می‌کنند. حوادث استرس‌زا می‌توانند از طریق فشارهای اساسی که به تغییر شناختی، احساسی، رفتاری و فیزیولوژیک منجر می‌شوند، تأثیری منفی بر دوره‌های زندگی افراد و برقراری روابط اجتماعی او با دیگران بگذارند. درحالی‌که مطالعه نقل قول‌ها نشان می‌دهد موضوع شهادت، چگونگی آن و غم ازدست‌دادن پدر همچنان و با گذشت زمان نقطه عطف زندگی فرزندان است. آنان به التهابات دوران کودکی برحسب شاخص‌های مختلف و چه‌بسا بسیار پیش‌تر از عروج پدر پرداخته‌اند و ما را متوجه آسیب‌هایی ساخته‌اند.

سلامتی و انزوای اجتماعی؛ کودکی ملتهب: در ابتدای امر و در واکاوی سیر زندگی فرزندان شهدا باید به پیش از رخداد شهادت بازگشت و با فضای خانواده در ایام اعزام پدر آشنایی یافت تا بتوان به درک مجموعه عواملی رسید که در تجربه این برهه موجب شد کودکی آنان پرتلاطم شود.

موضوع اضطراب جدایی در غیبت پدر و احتمال عدم بازگشت یا آسیب‌دیدنش، از ویژگی‌های تجربه حادثه برای فرزندان شهدا در مقطع کودکی است. در حقیقت موضوع اعزام به جبهه که با اولویت‌یافتن احساس تکلیف نسبت به هم‌زمان، مردان را مصمم به ترک خانواده برای میان‌مدت می‌ساخت، برحسب میزان هماهنگی ارزشی زوجین در متقاعدسازی همسران به پذیرش تأثیرگذار بود، اما این تصمیم مهم می‌توانست با پذیرش یا عدم پذیرش همراه باشد. دلهره انتظار بازگشت همسران در کنار احتمال بروز مخاطرات مهلک برای آنان طاقت‌فرسا بود. گزارش‌هایی از مخالفت همسران وجود دارد که زمینه‌ساز بروز تنش در خانواده باشد. این کشمکش

درخصوص والدین رحیم، شکل تصمیمی خودمحوارانه می‌گیرد که به‌ویژه با وجود فرزندان و مخالفت همسر، اشتیاق زایدالوصفی را از سوی رزمنده برای دفاع شهادت‌طلبانه متبادر می‌سازد. «پدر من یه بار تیر می‌خوره و مجروح می‌شه. تیر می‌خوره به گلوش و خوب ظاهراً تیره در انتهای بردش بوده، خیلی کارگر نمی‌افته. یه ذره می‌ره تو و گلو رو زخم می‌کنه. می‌آد تهران و بستری می‌شه و بعد می‌آد به مادر من می‌گه که چون تو راضی نبودی من شهید نشدم و دعا کن من شهید بشم. بعدها که من به این اتفاق فکر کردم دیدم که چقدر چیز عجیبه! یعنی تو یه نفری را با چهار تا بچه بذاری بری، باشه یه مسئولیتی [در قبال جنگ] داشتی، بعد بیای یه همچین حرفی بهش بزنی که مثلاً تو دعا کن من شهید بشم!» (رحیم، رادیو مرز: ۱).

به همین نسبت نیز موضوع اعزام پدر برای فرزندان التهاب‌آمیز و دلهره‌آور بوده است: «من فکر کنم پدرم ۳ یا ۴ آذر ۵۹ رفته. من بچه کلاس اول دبستان بودم. هفت سال چه وقتی با یام تهران بوده، چه جبهه بوده با ترس ازدست‌دادنش بزرگ شدم. ببینید این اصلاً فضای عادی زندگی نیست. من چیزی رو تجربه کردم که یه بچه عادی با پدر و مادر استیبل که دارن زندگی می‌کنن خیلی متفاوت. الان دارم فکر می‌کنم من ۷ سال بیشترین استرس رو تحمل کردم، سهمیه کنکور کوچک‌ترین چیزیه که می‌تونستن به من بدن. ماها خیلی فشار تحمل کردیم. من اینو نمی‌تونم به کسی بگم. من الان فهمیدم. اون موقع اصلاً نمی‌فهمیدم. الان که بزرگ‌تر شدم چقدر استرس داشتم. پیش مشاور که می‌رفتم بهم گفت احساس می‌کنم تو وقتی خبر شهادت پدرت رو شنیدی یه نفس راحتی کشیدی که تازه از این استرس رها شدی. من خیلی بهم برخورد. گفتم نه اصلاً یه همچین چیزی نیست. اومدم بیرون، یک ساعتی راه می‌رفتم و فکر کردم می‌تونسته یه همچین چیزی هم باشه» (سعیده، رادیو مرز: ۴۵).

به‌نظر می‌رسد تجربه این موارد به اندازه زیادی برای روان کودکان آسیب‌زا بوده و کودکی آنان را نشان‌دار ساخته است. تجربه مواجهه با شهادت پدر، ازدست‌دادن او و پذیرش آن به‌عنوان مهم‌ترین حادثه زندگی فرزندان شهید، دشواری‌هایی جدی در آن برهه در احساس عدم همسانی با دیگران همسن^۱ و در سنین بالاتر تنهایی را رقم زده است. به‌ویژه درباره پسران، نبود پدر در مراسم خواستگاری به‌منزله آیین گذار از دوره‌ای به دوره دیگر از زندگی، حتی با وجود پدرخوانده، محسوب شده و دختران را به‌نوعی دیگر در جستجوی مرد ایدئال (با باور به پدر به معنای ایدئالی تمام و کمال) به اشکالی از بی‌اعتمادی به مردان سوق داده است. اضطراب جدایی از مادر مؤلفه نسبتاً مشترک در روایت اطلاع‌رسانان، حاکی از عمق استیصال روانی مادر و تأثر قلبی او از فقدان شوهر و تجربه وضعیت جدید خانواده است که بر رابطه مادر و فرزندی سایه افکنده و موجب تقلیل روابط اجتماعی فرزندان ولو با کودکان همسن خود شده است.

شاید این گفته تا اندازه زیادی دربردارنده وضعیت سوگ سراسری برای فرزندان شهید باشد: «خب چون من خیلی زود پدرم رو از دست دادم، درواقع عزادار به دنیا اومدم و باهش کنار اومدم؛ چون خیلی زود بوده. این خودش یه مزایایی داره؛ مثل اینکه عزاداری‌ها یادم نیست. البته شاید تو ضمیر ناخودآگاهم یه چیزهایی باشه. اما جنبه منفیش اینه که همیشه عزادارم! چون عزاداری رو ندیده‌م» (اطلاع‌رسان هشتم، مقدم، ۱۴۰۱: ۲۵۱).

کودکی در فضای غم‌زده بعد از شهادت موضوع مهم دیگری است که شرایط حادی را بر ناخودآگاه کودکان وارد ساخته است. رحیم که پدرش را سال ۱۳۶۳ از دست داده، پنج‌ساله بوده و سه برادر دیگر هم داشته است: «[وقتی به اون دوران فکر می‌کنم] یاد یه اتاقی می‌افتم که وضعیت گروتسکی^۲ داره. یه چیز سیاهی. مدت‌های مدیدی پنج‌شنبه‌ها یا جمعه‌ها صبح یه ماشینی از طرف ارتش

۱. پرورش (۱۳۹۲) از فقدان فیزیکی پدر با عنوان «کودکی خالی» نام برده و درباره آن شواهد قابل‌تأملی ارائه می‌دهد.

۲. طنز سیاه

می‌اومد ما رو سوار می‌کرد می‌برد بهشت زهرا. و خب مامان من می‌نشست سر قبر گریه‌کردن. و ما در حال بازی بودیم. و خب بهشت زهرا، اون منطقه خیلی چیزهای فان داشت برای ما. می‌چرخیدیم، نذری می‌گرفتیم. بعداً فکر کردم خب یه دوره، مخصوصاً وقتی که خودم بچه‌دار شدم، خب مخصوصاً تو اون سن الان، دیدم اون دوره‌ای که همه تو سر خودشون می‌زنن که بچه رو بیرن مثلاً مهد کودک، بیرن بازی، ما کلاً تو بهشت زهرا بودیم آخر هفته هامون رو، تعطیلات اینجوری داشتیم» (رحیم، رادیو مرز: ۸).

«سه سال اول بدون پدر، یعنی تا هشت‌سالگی، کاملاً زندگی غمگینی داشتیم. اصلاً شادی کجا بود؟! همه دائم گریه می‌کردن! عمه، عمو، عزیز، آقاجون. عزاداری عزیز و عمه رو به‌خوبی یادمه. یه تصویر دائمی و روتین همیشه تو ذهنمه که مامان پنج‌شنبه به پنج‌شنبه ما رو می‌برد بهشت زهرا، خودش هم می‌نشست بی‌وقفه گریه می‌کرد. همه این‌ها رو روان ما اثر گذاشت. این گریه همیشه حاضر آماده من از اونجا نشئت می‌گیره. به صدم ثانیه و خیلی راحت برای هر موضوعی اشکم درمی‌آد. چون هر پنج‌شنبه بدون استثنا نه یه سال و دو سال، ده سال هر هفته قانون بود بریم سر خاک» (اطلاع‌رسان اول، مقدم، ۱۴۰۱: ۴۱).

ارزیابی میزان آزرده‌شدگی تجربه‌شده و اثرات آن بر کاهش روابط اجتماعی، تحدید روابط در شرایط فقدان حمایت دریافت‌شده به‌طور رسمی یا غیررسمی براساس گروه سنی، امروز و با گذشت زمان دشوار اما به کمک سازوکارهایی میسر است. مهم آن است که در خاطر داشته باشیم که آسیب روانی واردشده بر ذهن و روان این فرزندان خارج از تصور است؛ به‌ویژه در جامعه دچار بحران جنگ با تجربه رخدادهای جدید که سازمان‌های متولی را نیز در آزمون‌وخطای موارد بی‌سابقه فرونهاده بود.

این مهم حتی در دوران جنینی نیز از طریق اضطراب و نگرانی انتقال‌یافته از مادر موجب استرس شده و ناخوشی‌های روان‌تنی را برای آنان در دوران نوزادی ایجاد کرده است: «خواهرم دو ماه بعد از شهادت پدرم به دنیا اومد. یادمه خواهرم خیلی خیلی گریه می‌کرد... احتمالاً استرس‌های مادرم از طریق شیر و ارتباطی که داشتن بهش منتقل می‌شد. بچه فوق‌العاده ناآرامی بود. مادرم دائم در حال رفت‌وآمد به دکتر بود برای اینکه خواهرم آرام بشه... مادرم اون موقع دست‌تنها بود و خیلی اذیت شد» (اطلاع‌رسان سیزدهم، همان: ۳۸۱). «سال‌های اول زندگی ما به معنای واقعی به عزاداری و سوگواری گذشت، گریه و ناله. مادرم مدام مریض بود و استرس داشت... برادرم شش‌ماهه بود که بابام شهید شد و به همین دلیل خیلی لطمه خورد. بچه شش‌ماهه‌ای که اون شیر رو بخوره نابود می‌شه. برای همین هم همیشه بیماری‌های عجیب‌وغریب داشت. تا پونزده سالگی مریض بود؛ معده درد، قولنج، تشنج‌های بد» (اطلاع‌رسان هشتم، همان: ۲۲۱).

هرچند معدود تحقیقات مقطعی و با نمونه‌هایی کوچک‌مقیاس درخصوص ارزیابی سلامت روان فرزندان شهدا انجام شده، اما این تحقیقات شکل پایش فراگیر و طولی ندارد و نیز به‌عنوان بخشی از پیمایش‌های ملی و پهن‌دامنه ارزیابی سلامت به تفکیک استان انجام نمی‌شود. همچنین سنجش متغیرهایی مانند احساس تنهایی، احساس سلامتی، میزان برخورداری از مهارت‌های اجتماعی و اندازه شبکه اجتماعی به‌عنوان متغیرهای اصلی باید در دستور کار قرار گیرد. ضرورت این ارزیابی‌ها در درک اهمیت آسیب‌پذیری فرزندان شهدا برحسب دوره زندگی است.

۴-۲. محیط اجتماعی

محیط اجتماعی زمینه پرورش ارتباطات اجتماعی را فراهم می‌آورد و افراد را در برابر انواع امکانات برقراری و ادامه این ارتباطات قرار می‌دهد (ولمن و لیتون، ۱۹۷۹). ارتباطات همسایگی، ارتباطات دائمی تبادلی هستند که با انواع خاصی از کمک‌ها و حمایت‌ها مرتبط‌اند؛ به‌ویژه امکانات عملی مانند امانت‌دادن چیزها، آبیاری گل و گیاه یا رساندن پیغام و نگهداری کودکان. در اینجا ارتباطات

عمیق اجتماعی ضروری نیست و تنها ارتباط خوب و اعتماد کافی است (آنگر و واندرزمن، ۱۹۸۵؛ لافلند، ۱۹۸۹). امکانات محله‌ای مانند فروشگاه‌های محلی، زمین‌های بازی، مراکز اجتماعی و فرهنگی، پارک‌ها و... فرصت‌هایی برای دیدار، مشارکت و شناخت در اختیار ساکنان قرار می‌دهد (میشلسون، ۱۹۷۷؛ هورتولانس، ۱۳۹۴: ۲۳۶). ایده اصلی هورتولانس و همکارانش آن است که محرومیت بیشتر افراد از حمایت‌های غیررسمی در محیط اطراف موجب می‌شود تا آنان بیشتر به‌ویژه در مقایسه با افرادی که از منابع کافی حمایت‌های غیررسمی برخوردارند، به کمک‌های رسمی تکیه بزنند (هورتولانس، ۱۳۹۴: ۱۷۹).

درخصوص جامعه مورد مطالعه به‌نظر می‌رسد سازوکار تفکیک اجتماعی مبتنی بر تخصیص فضای مسکونی و اسکان خانواده شهدا در شهرک‌ها به‌ویژه در شهرهای بزرگ و نیز نوعی خلوت‌گزینی از سوی آنان، در قالب کلی محیط اجتماعی با انزوای اجتماعی آنان مرتبط باشد.

تفکیک اجتماعی: تفکیک اجتماعی حاصل از سیاست‌های رسمی به جداسازی فیزیکی جامعه ایثارگری در جریان زندگی روزمره اشاره دارد. یکی از سازوکارهای رسمی در خصوص خانواده شهدا احتمالاً به‌منظور ارائه امکانات متمرکز برای جامعه هدف متمرکز، حفظ یکپارچگی، تسهیل خدمات‌رسانی و البته در شکل کارکرد پنهان خود اعمال نظارت بیشتر و تفکیک آنان به‌لحاظ جغرافیایی بوده است. بدین‌منظور موضوع تخصیص سکونتگاه‌ها، ساخت شهرک‌ها و انتقال آنان به این مناطق در شهرهای پرجمعیت در دستور کار قرار گرفت. این موضوع به‌تدریج بر ادراک از خود و نیز میزان و نوع ارتباط اجتماعی ساکنان و از جمله در اینجا فرزندان شهدا تأثیر گذاشت.

«خودمون رو خیلی متفاوت می‌دونیم... شاید دچار خودشیفتگی باشیم... بیشتر ما با این اتفاق [شهادت پدر] از بدنه خانواده و فامیل جدا شدیم و به‌دلیل موقعیت مکانی که ساکن شدیم [شهرک‌نشینی] تقریباً کنار همدیگه بزرگ شدیم و این خودش دلیل شبیه‌بودنمون به همه. ما بیشتر با هم وقت می‌گذرونیم تا با فامیل. وقتی همه توی یه شهرک زندگی می‌کردیم، یه مدرسه می‌رفتیم، شب‌نشینی‌هامون کنار هم بوده، این‌طوری می‌شه دیگه» (اطلاع‌رسان اول، همان: ۶۱).

«ما حدود چهار سال خونه داییم زندگی کردیم تا بنیاد شهید بهمون خونه داد. اغلب با جابه‌جایی جغرافیایی، فرهنگ آدم‌ها عوض می‌شه. ما رفتیم توی محیطی که متمول‌تر و پیشرفته‌تر از محیط قبلی بود و این تفاوت خیلی توی زندگی و موفقیت‌های من تأثیرگذار بود» (اطلاع‌رسان ششم، همان: ۱۶۱).

علاوه بر موضوع اسکان، پرورش و تربیت فرزندان شهدا به‌عنوان رهروان فرهنگ ایثار و شهادت و ادامه‌دهندگان راه پدر موجب تأسیس مدارس شاهد شد. این مدارس از نظم ساختاری و عملکردی متمایزی نیز برخوردار بود که خود در تربیت و پرورش دانش‌آموزان اهمیت داشت و مهم‌تر آنکه خدمات آموزشی ارزنده‌ای برای تقویت بنیه علمی فرزندان شهدا ارائه می‌داد. این خدمات برای فرزندان که طبیعتاً به‌دلیل شهادت پدر و مشکلات خانوادگی ناشی از این فقدان در رسیدگی به امور درسی دچار مشکلاتی بودند مهم به‌شمار می‌رفت. همچنین این مدارس همت و آفری را صرف امور فرهنگی پرورشی و انتقال ارزش‌های مذهبی با قرائت همسو با نظام سیاسی به فرزندان می‌کردند. «من از دوم دبستان به بعد رفتم مدرسه شاهد که به نظرم تجربه خوبی بود... غیرشاهدی‌ها به‌ندرت تو مدرسه ما ثبت‌نام می‌کردن. چون اون زمان بچه شهیدها خیلی زیاد بودن، دیگه جایی برای غیرشاهدها نبود... دوران خوبی بود. به‌خصوص دوره دبیرستان خیلی خوب بود. رفاقت‌های دوران مدرسه خیلی خوب بود. با بچه شهیدها اردوهای تفریحی از طرف بنیاد می‌رفتیم، فوتبال‌هایی که بازی می‌کردیم، همه تجربه‌های خوبی بودن» (اطلاع‌رسان سیزدهم، همان: ۳۸۵). او در جای دیگری می‌آورد: «تا قبل از دانشگاه دوست غیرشاهد صمیمی نداشتم. البته تعمداً نبود. محیط محیط شاهد بود؛ هم توی مدرسه و هم شهرک‌ها» (همان: ۳۸۶).

«سال‌های اول که نمی‌فهمیدم تو مدرسه شاهد درس می‌خونم. شاید اول راهنمایی بودم که تازه فهمیدم ما تو مدرسه متفاوتی درس می‌خونیم. تا مدت‌ها فکر می‌کردم همه مدرسه‌ها مثل هم هستن. چون ما از اول دبستان تا کلاس پنجم تو یه شهرک بودیم. از وقتی شهرک دوم رفتیم فهمیدیم که در کنار مدارس شاهد مدارس دیگه‌ای هم هست. آدم‌های دیگه‌ای هم هستن که شاهد نیستن» (اطلاع‌رسان چهاردهم، همان: ۴۰۴).

موضوع تفکیک اجتماعی منحصر به سکونتگاه و محیط آموزشی که حداکثر اوقات زندگی فرزندان شهدا را از آن خود می‌ساخت نبود، بلکه اندک فرصت‌های فراغت نیز به شکل جمعی و البته مجزا برنامه‌ریزی می‌شد. «مثلاً می‌خواستیم بریم سینما، شب سر یه ساعتی اتوبوس می‌اومد، همه خانواده‌ها جمع می‌شدن، مثلاً پنج شیش تا اتوبوس از شهرک ما، سه، چهار تا اتوبوس از یه شهرک دیگه. به اندازه ظرفیت مثلاً سینما فلسطین، همه رو جمع می‌کردن و می‌بردن. تو سینما هم به جز ما کسی نبود. فیلممون رو نگاه می‌کردیم. نفری یه ساندویچ هم بهمون می‌دادن. فیلم که تموم می‌شد همه می‌ریختیم تو اتوبوس و برمی‌گشتیم خونه‌هامون. دوباره صبح همون آدم‌ها رو می‌دیدیم» (اطلاع‌رسان نهم، همان: ۲۵۶).

«ما کلاً جدا بودیم. مثلاً توی اون شهرکی که زندگی می‌کردیم، نود خانوار بودیم که خیلی با هم عیاق بودیم. ولی با محله بالا و پایین شهرک ارتباطی نداشتیم. کم پیش می‌اومد کسی غیر از فرزند شهید بیاد قاطی ما و باهامون ارتباط داشته باشه» (اطلاع‌رسان سوم، همان: ۱۰۷).

این محیط همگن مستلزم ارتباطات چهره‌به‌چهره در زندگی روزمره بود و ارتباط با دیگری‌های غریبه را عملاً غیرضروری، نامحتمل، بی‌اعتبار و چه بسا بی‌معنا ساخت. این سازوکارها هرچند در دوران جامعه پساانقلابی ناشی از نگاه دلسوزانه به خانواده‌ها و حفظ حرمت و تکریم قداست فرهنگ شهادت بود، در درازمدت و در پرتوی تغییرات اجتماعی به انزوای اجتماعی این گروه نسبتاً کوچک در جامعه پرجمعیت ایران انجامید و به نوبه خود به شکلی پنهان و تدریجی بر ارتباطیابی فرزندان شهدا تأثیر خود را گذاشت. درعین حال نمی‌توان کنمان کرد در جهانی که کارکردهای سنتی همسایگی رو به افول بوده، مجاورت و نزدیکی فیزیکی مبتنی بر درد مشترک موجب ارتباطات اجتماعی بیشتر و عمیق‌تر میان ساکنین شهرک شده است.^۱

اما برای جامعه پرجمعیت و در حال تغییر فزاینده ایران این تفکیک، در درازمدت پیامدهای منفی ارتباطی شهرک‌نشینان با سایرین را به دنبال داشت؛ به طوری که ارتباط اجتماعی آنان برحسب گروه‌های سنی مختلف با دیگر شهروندان را به تعلیق درآورد. نقل قول‌ها درباره تجربه انزوای ناشی از تغییرات اجتماعی نشان‌دهنده شکاف‌ها، گسست‌ها و چندپارگی‌هایی است که در گذر زمان و با تغییر ارزش‌های عمومی رخ داد، بر انگاره‌های هویتی فرزندان شهدا اثر داشت و آنان را با چالش‌های ارتباطی در زندگی روزمره مواجه ساخت.

«اون زمان مردم به خانواده‌های شهدا یه نگاه ویژه‌ای داشتن، به خصوص به بچه‌هاشون. خیلی بهمون محبت می‌کردن و دوسمون داشتن. می‌گفتن پدر این‌ها رفته برای مملکت جنگیده. از هر قشری که بودن ارادت و محبت داشتن. همیشه این محبت

۱. مقدم در مقام متخصص روان‌شناس مدعی است جدای برخی جنبه‌های منفی مانند داشتن ساختار خاص و جداکننده، زندگی در شهرک‌ها موجب برخورداری از حمایت دیگران با شرایط یکسان و مشابه شده است: «افراد در این شهرک‌ها وضعیت مالی، مسکن، اعتقادات مذهبی، امکانات آموزشی و تفریحی نسبتاً مشابه داشتند و به همین دلیل فقدان مشترک عاملی برای داشتن زبان مشترک، همدلی و حمایت کردن از یکدیگر را فراهم کرده بود» (مقدم، ۱۴۰۱: ۲۵۶). او براساس نتایج تحقیقاتی استدلال می‌کند تاب‌آوری محصول تعاملات فرد با محیطش تعریف شده و مطالعات نشان می‌دهد تا چه اندازه محیط در افزایش تاب‌آوری مؤثر است. همسایه‌ها، فضای مدرسه، اجتماعات مذهبی، انجمن‌های کوچک و خدمات روان‌شناختی از جمله این مواردند که مبتنی بر احساس تعلق فرد به یک مجموعه، بر میزان تاب‌آوری او اثر می‌گذارند.

توی دوران کودکی و نوجوانی مومن بود. دبیرستان دیگه نه، چون به سن بلوغ رسیده بودیم و تغییر کردیم. تقریباً از ما فرار می‌کردن [خنده] فاصله می‌گرفتن یا می‌خواستن مهارمون کنن» (اطلاع‌رسان ششم، همان: ۱۰۷).

نمی‌توان کتمان کرد که موقعیت شهرک‌نشین و وجود دیوار حائل به‌ویژه قرارگرفتن شهرک‌ها در مناطق بالا و برخوردار و البته خوش‌آب‌وهواتر کلان‌شهرها تداعی‌گر شکاف طبقاتی و منزلتی شهرک‌نشینان با سایر شهروندان بود. «شاید دلیل اینکه امکانات اون زمان خیلی به چشم می‌اومد این بود که مردم زمان جنگ واقعاً تو تنگنا بودن. درنتیجه اگر چیزی رو به ما مجانی می‌دادن طبیعتاً خیلی آزاردهنده بوده. اون‌هایی که باید توی صف پنیر با کوپن می‌ایستادن، خب معلومه وقتی می‌اومدن توی خونه‌های ویلایی ۱۵۰ متری ما حالشون بد می‌شد. گرچه خونه مقوله‌ی خیلی مهمیه. خب به‌رحال این واقعیتیه که ما رو توی خونه‌های خوبی اسکان دادن؛ توی شهرک‌های مشخص. این موضوع خیلی به چشم می‌اومد. چون فامیل ما تقریباً توی جنوب شهر زندگی می‌کردن و ما توی شمال شهر» (اطلاع‌رسان اول، همان: ۳۵).

درخصوص سیاست‌ورزی‌های غیررسمی تفکیک اجتماعی باید گفت تأثر قلبی، غم و فشار روانی شهادت عزیزی به‌ویژه در جوانی موضوعی بود که موجب انزوای خانوادگی شهیدا شد. به‌تدریج و با قوام خرده‌فرهنگ خاص این نوع خانواده‌ها که مبتنی بر رنج‌فقدان و درمورد مفقودالانها تعلیق انتظار بازگشت بود، فرم انزوای محیطی یافت. نوع و میزان حمایت اجتماعی ادراک‌شده بر سرعت و شدت روند انزواگزینی تأثیر داشت. این همه حاکی از اتخاذ نوعی سیاست‌ورزی‌های غیررسمی تفکیک اجتماعی بود که به ابتکار خانواده‌ها به‌واسطه آسیب‌های روانی مزمن مانند افسردگی و نیز سازوکارهای کنترل‌گر در جهت کاهش خطرات محتمل برای فرزندان به‌ویژه در سنین بلوغ و مانند آن در پیش گرفته شد.

«روابط ما توی خانواده خیلی محدود بود. دوست و آشنایی در کار نبود... وقتی بچه بودیم دایی‌های من هنوز ازدواج نکرده بودن و پدر نشده بودن؛ بنابراین من بچه‌ای نمی‌دیدم که پدرش نوازشش کنه که من هم دلم بخواد. وقتی هم کنار عمه و شوهرعمه بودیم، با ما و سه تا بچه‌های خودشون یه جور رفتار می‌کردن. ما دیگه کسی رو نمی‌دیدیم و با کسی مرادده‌ای نداشتیم» (اطلاع‌رسان اول، همان: ۳۱).
به عوامل این تفکیک غیررسمی باید محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی سرپرست جدید خانوار یا پدرخوانده را نیز افزود: «این بابام [به مامانم] می‌گفت تو و دخترت با من هستید، دلیلی نداره برید خونه مادرشوهر سابق. من دوست داشتم برم اونجا. چون هیچ هم‌بازی‌ای نداشتیم... همه دخترعموهایم و دخترعمه‌هایم همسن من بودن و می‌تونستم باهاشون بازی کنم. ولی هیچ‌وقت نرفتم» (اطلاع‌رسان دوم، همان: ۷۳). او وضعیت خود را در خانواده پدرخوانده‌اش این‌گونه توصیف می‌کند: «توی خانواده بابای جدیدم که اصلاً به‌عنوان نوه‌شون حساب نمی‌شدم، ولی باید به‌خاطر بابام می‌رفتم؛ برای مثال برای همه تولد می‌گرفتن، منو یادشون می‌رفت. عیدی به همه می‌دادن، منو یادشون می‌رفت» (همان: ۷۴).

تنش‌های ناشی از ارث، از دیگر عواملی بود که روابط اجتماعی خانوادگی را میان فرزندان شهیدا و خانواده پدری به‌شدت تقلیل داد و در مواردی برای درازمدت و گاه همیشه قطع کرد: «تا جایی که من می‌دونم، تقریباً همه این بحث‌های ارث‌ومیراثی را داشتند. بعضی‌ها که همون اول دعواشون شد و دیگه هرگز با خانواده پدری ارتباط نداشتن. قطع رابطه در حدی که الان عمو و عمه‌ش رو نمی‌شناسه!» (اطلاع‌رسان اول، همان: ۳۸).

حمایت اجتماعی غیررسمی؛ تکریم اجتماعی و شکل‌گیری تصورات قالبی: در اینجا انواع حمایت برآمده از شبکه اجتماعی مدنظر است که می‌تواند شامل حمایت عملی (کمک در کارهای روزمره)، حمایت مادی (پول، کالا)، حمایت احساسی (راهنمایی، مشورت، صمیمیت) و حمایت همراهی (معاشرت، انجام گروهی کارها) باشد. درحالی‌که کومتر و همکاران (۲۰۰۰) درخصوص ترجیح مردم در ارائه حمایت غیررسمی به بستگان و دوستان به‌جای افراد خارج از شبکه فردی سخن می‌گویند، می‌دانیم که در جامعه پساانقلابی

ایران و مصادف با دوره وقوع جنگ تحمیلی براساس بالاترین میزان انسجام اجتماعی تجربه شده، خانواده شهدا تکریم شدند و حمایت اجتماعی مردمی را دریافت کردند. شرکت در مراسم آیینی مرتبط با گرامیداشت شهید برای طولانی مدت، دیدار خانواده شهدا در مناسبت‌های دینی ملی و نیز مشارکت جمعی در برگزاری گردهمایی‌های مناسکی در خانه شهدا از جمله این موارد بود. در این دوران، سطح بالایی از حمایت همراهی مشتمل بر معاشرت و انجام کارهای گروهی به‌ویژه در اجتماعات محلی وجود داشت. باید گفت این حمایت‌ها در عملکرد روزانه افراد آسیب‌دیده مهم و مؤثر بود و کیفیت زندگی آنان را بهبود می‌بخشید.

فضای آرمان‌خواهانه جامعه پسانقلابی ملهم از ارزش‌های جدید انسان‌گرایانه، نوعی زمینه اجتماعی را برای فرزندان شهدا رقم زد که با ایثارگری و فرهنگ شهادت مشخص می‌شد. با تداوم جنگ در شکل فرسایشی خود و روزمرگی ازدست‌دادن‌ها از یک سو و نیز خاتمه جنگ تحمیلی و آغاز شتابان دوره نوسازی و توسعه، نوسانات ارزشی نگرشی به تغییرات اجتماعی پهن‌دامنه‌ای انجامید که مواجهه با فرزندان شهدا را نیز دستخوش تغییراتی ساخت. رشد فرزندان و تغییر دوره زندگی آنان با ورود به نوجوانی و جوانی که به‌طور معمول با استقلال‌خواهی همراه است، بر فاصله انتظارات و رفتار نقشی افزود.

«خیلی غصه می‌خورم؛ چرا این قدر بابام زود رفت؟ گاهی اوقات فکر می‌کنم ای کاش بود، ولی جانباز بود. بعد می‌گم نه، آدم‌های اطرافمون خیلی نسبت به جانبازها رفتار خوبی ندارن، پس بهتر که شهید شد رفت و ندید این مردمی که به خاطرشون رفت دیگه همون آدم‌های سابق نیستن. دیگه مردم شبیه آدم‌های اوایل انقلاب نیستن، خیلی تغییر کردن» (اطلاع‌رسان چهارم، مقدم، ۱۴۰۱: ۱۳۹).

«جامعه یک نگاه متمرکز و ذره‌بینی روی ما داشت. سعی کردم آدم خوبی باشم، دروغ نگم، مثل آدم‌بزرگ‌ها رفتار کنم و به همین دلیل نتونستم خوب بچگی کنم. ولی الان مثل قبل نیست، دیگه اون نگاه نیست، دیگه کاری به کارمون ندارن، ولی قدیم اینطور نبود» (اطلاع‌رسان هشتم، همان: ۲۵۰).

حمایت اجتماعی رسمی؛ داغ ننگ سهمیه و برخورداری مالی معیشتی؛ اطلاع‌رسانی درباره تأثیر سیاست‌گذاری‌ها بر نگاه جامعه به فرزندان شهدا می‌گوید: «این هم متناقضه. یه عده با احترام به ما نگاه می‌کنن که الان بیشتر هم شده. هرچقدر تبلیغات راجع به خانواده شهدا کمتر شد، نگاه مردم به ما بهتر شد. یه عده هم که فکر می‌کنن ما چاپیدیم و حق اون‌ها رو خوردیم» (اطلاع‌رسان هشتم، همان: ۲۴۹). آنچه مطرح شد گویای تداوم تصورات قالبی از خانواده و طبعاً فرزندان شهدا است؛ تصورات قالبی‌ای که وجهی برچسب‌زنده یافته است. متأسفانه به‌نظر می‌رسد در دهه‌های اخیر کارکرد پردکننده این برچسب‌ها در تفکیک و طرد فرزندان شهدا نقش داشته است: «یک خط فاصله عمیق بین خانواده شهدا و مردم عادی وجود داره. به‌محض اینکه بگم بچه شهیدم [فکر می‌کنند] تو که خونهت رو گرفتی، تو که یخچالت رو گرفتی، تو که [مکت]» (سعیده، رادیو مرز: ۳۷).

در حقیقت این اطلاع‌رسان‌ها تلویحاً ما را به سوی دیگر حمایت اجتماعی رهنمون می‌سازند که به‌طور رسمی و از طریق نهادهای متولی امور خانواده شهدا و ایثارگران بر مبنای سیاست‌ها و مقررات مصوب، اندکی پس از تثبیت جنگ تحمیلی برای اداره امور و نیز تخصیص امکانات و خدمات به آنان ارائه شد. این حمایت درخصوص فرزندان شهدا در قالب تصویب سهمیه کنکور شکل علنی و شناخته‌شده‌ای به خود گرفت و به‌تدریج با توجه به اهمیت آزمون ورودی دانشگاه در تعیین سرنوشت جوانان و رقابت جدی بر سر آن، واکنش‌هایی را برانگیخت؛ واکنش‌هایی که در سطح زندگی روزمره موجب رنجش فرزندان شهدا شد. این موضوع از سوی جامعه‌شناسان عطف به ادبیات نظری گافمن با مفهوم استیگما مطالعه شده است. داغ ننگ حاصل عدم تطابق هویت اجتماعی بالقوه و بالفعل بوده و در یافته‌های پرورش (۱۳۹۲) با نتایجی مانند عنوان نکردن فرزند شهید بودن و ترس از فاش‌شدن خود را نشان

می‌دهد. به بیان جانعلی‌زاده (۱۳۹۶) بر فاصلهٔ هویت اجتماعی بالقوه (فرزند شهید بودن) و بالفعل (برخوردار از تسهیلات دولتی) و برچسب‌خوردن‌های آنان و انگ‌خوردن دانشجوی سهمیه‌ای و بی‌سواد دلالت دارد.

اطلاع‌رسانان به انحای مختلف به داغ ننگ اذعان داشته‌اند: «در جلسهٔ معارفه با دانشجویان جدید، مسئولان دانشگاه تهران [سازوکار سهمیه رو] برامون توضیح دادن و به ما گفتن بدونید که شما جای کسی را نمی‌گیرید. من گفتم چرا دارین برای ما توضیح می‌دین؟ برین به مردم توضیح بدین. ما که می‌دونیم. به نظر می‌آد بقیه نمی‌دونن... به نظرم دولت باید شفاف‌سازی می‌کرد تا مردم تصور بدی نسبت به این موضوع نداشته باشند» (اطلاع‌رسان اول، مقدم، ۱۴۰۱: ۵۳).

«گاهی با بعضی بچه‌ها می‌رفتم دانشگاهشون... بهم می‌گفتن مبدا کسی بفهمه، هیچ کس نمی‌دونه بچه شهیدیم؛ یعنی هویتشون رو توی دانشگاه قایم می‌کردن؛ فقط به دلیل زخم زبون‌ها، بیشترشون هم تو دانشگاه موفق بودن. دوستم رتبهٔ دانشگاهش شد سه و رشتهٔ هوافضا خوند. اگه سهمیه نمی‌زد می‌شد هفت. این‌جوری نیست که بدون سهمیه بشه سه هزار!» (اطلاع‌رسان دهم، مقدم، ۱۴۰۱: ۳۰۰).

«متأسفانه بعضی‌ها تلاش‌های ما رو اصلاً در نظر نمی‌گیرن. معتقدن ما هر چی داریم بهمون دادن و خودمون به دست نیابوریم؛ مثلاً ما با سهمیه وارد دانشگاه شدیم، ولی از نمره‌هامون می‌شه فهمید که چقدر خودمون تلاش کردیم» (اطلاع‌رسان چهارم، همان: ۱۴۱).

«خیلی‌ها با گفتار و کردارشون به ما آسیب زدن؛ مثلاً راجع به سهمیهٔ کنکور و خونه خیلی به ما کنایه زدن. بعضی‌ها به قدری راحت درمورد موضوع صحبت می‌کنن که من باورم نمی‌شه. می‌گن خب باباتون شهید شده مگه چیه؟! البته حق دارن؛ چون دردها و کمبودهای ما رو حس نکردن. اصلاً راحت برخوردار کردن با این قضیه منو ناراحت می‌کنه. هیچکس جز خدا نمی‌دونه مادر من چی کشیده... مادر من شهیدتر از بابامه! اینو کسی نمی‌فهمه چرا...؟! همسر من تا زمانی که ازدواج نکرده بودیم، تصور دیگه‌ای نسبت به من به عنوان فرزند شهید داشت... همون دیدگاهی که غالب مردم دارن؛ اینکه فکر می‌کنن همهٔ امکانات رو در اختیارمون قرار دادن و آنچه داریم حاصل تلاش خودمون نیست. بعد که وارد زندگیم شد، متوجه شد آدم سخت‌کوش و پرتلاشی هستم که خودم زندگیم رو پیش بردم و کمکی در کار نبوده» (اطلاع‌رسان ششم، همان: ۱۷۹).

یکی از اطلاع‌رسانان دربارهٔ فشار اجتماعی این برچسب‌زنی روایتی شنیدنی دارد: او هم بنا به وصیت پدرش که گفته بود نباید شهادتش موجب برخورداری آن‌ها از امتیاز خاصی شود و هم تلاش مادر در تربیت آن‌ها مانند افراد معمول جامعه، دو سال پشت کنکور مانده و از سهمیه استفاده نکرده است. در حقیقت استفاده نکردن از این سهمیه به یک قضیهٔ حیثیتی برایش تبدیل شده بود. «اما همیشه که نمی‌توان به همه گفت که از سهمیه استفاده نکردم. چون به محض گفتن، این برچسب مطرح می‌شود که آهان پس سهمیه‌ای هستی.» در نتیجه باید موضوع را مخفی می‌ساخت که نه قضواتی پیش آید و نه مجبور شود توضیح دهد: «پدر من جنازه نداره؛ یعنی مفقود الجسده. هیچ‌وقت یادم نمی‌ره. من ترم یک بودم. هنوز التهاب اینو داشتم که کسی نفهمه. یه روز صبح داشتم می‌اومدم دانشگاه، رادیو مینی‌بوس داشت می‌گفت که یک سری شهید از عملیات نصر یک تفحص شده. باور نمی‌کنید. من قلمم تو دهنم بود. سه روز داشتم سکنه می‌کردم سر اینکه نکنه بابای منو بیارن و دیگه علنی بشه. این‌ها می‌فهمن بابای من شهیده. الان می‌خندم به اون همه فشاری که تحمل می‌کردم. هر بار که خبر این تفحص‌ها می‌اومد تا تموم بشه من ده کیلو لاغر می‌کردم. به خاطر اینکه نکنه جنازهٔ بابام رو بیارن، مراسم مجبور بشیم بگیریم، همه بفهمن. همهٔ زحمتی که کشیدم به باد بره» (سعیده، رادیو مرز: ۲۳).

«سخت‌ترین و بدترین اتفاق، نوع نگاه جامعه بابت امکاناتی هست که در ظاهر در اختیار این قشر قرار می‌گیره، ولی در باطن واقعیتش هیچ عمقی نداره و هیچ چیز آنچنان خاصی نیست. اولین مواجههٔ ناخوشایند باهاش برای شخص من در فضای دانشگاه بود.

موقع انتخاب رشته کنکور بوده که همه می‌گفتند دارید از سهمیه استفاده می‌کنید. هرچقدر هم جلوتر که می‌رفتیم این فضایی که پیش می‌اومد، نشون می‌داد که مردم یا جامعه از اینکه یک سری امکانات، یک سری مجوزها، یک سری اعتبارات به ما به‌دلیل خانواده شهید بودن اختصاص داده می‌شه ناراحت و شاکی‌اند؛ درحالی که در واقع اتفاق خاصی نبود» (ح، رادیو مرز: ۲۰).

روایت‌هایی هم وجود دارد که با وجود تجربه واکنش‌های منفی، با افتخار از هویت خود به‌عنوان فرزند شهید یاد می‌کنند: «من هر جا رفتم گفتم و بهش افتخار می‌کنم. حالا هر اتفاقی هم افتاده، مهم نیست. من فرزند شهیدم! اوایل دانشگاه، پنهان می‌کردم چون همه‌ش حرف سهمیه بود. روز ثبت نام گفتن سهمیه‌ای هستی؟ با شرمندگی گفتم بله. بعد بهم گفتن چرا این جور می‌گی؟ گفتم نمی‌دونم آخه انگار چیز بدیهه! بعد از اون هر جا رسیدم گفتم من سهمیه‌ای هستم. فرزند شهیدم. بی مشکل!» (اطلاع‌رسان هفتم، مقدم، ۱۴۰۱: ۲۱۱).

در عین حال به‌نظر می‌رسد توهم برخورداری از تسهیلات تنها منوط به پذیرش در دانشگاه نیست و باور غلط دیگری درباره استفاده و طی سلسله‌مراتب کاری در زمان کوتاه وجود دارد: «بدترین خاطرم مربوط به یکی از اقوامون هست... یه بار این خانم تو یه جمعی به‌صورت غیرمستقیم گفت: بعضی‌ها حق همه رو می‌خورن و می‌برن؛ بعد هم توی مشاغل خوب استخدام می‌شن و محل کارشون هم چسبیده به خونه‌شونه... از این جور حرف‌ها به‌وفور می‌شنوم. اینکه می‌گن «بچه‌های بیچاره ما درس می‌خونن، ولی این‌ها درس‌نخونده با سهمیه می‌رن دانشگاه، حق بقیه ضایع می‌شه» (اطلاع‌رسان یازدهم، همان: ۳۴۹).

در مقابل اما طرح واقعیت تجربه‌شده زندگی روزمره خانواده شهید، ناقص چنین پیش‌فرض‌هایی است و نشان می‌دهد مکانیسم‌های برچسب‌زنی طردکننده تا چه اندازه در جهت انزوای اجتماعی آنان عمل کرده است: «درمورد نگاه جامعه براتون بگم. رفته بودم یه مراسم ختم. مرحوم مربوط به بانکی بود که بابام کارمندش بود. یه بنده خدایی کنار من نشست بود... بهم گفت تو بانک عکس بابای تو همه جا هست... برادر من فوق‌لیسانس داره با معدل عالی از دانشگاه دولتی. استخدام همون بانک شده، ولی الان یازده ساله که پشت باجه‌ست. یازده سال! این پستی که داره برای کارمند تازه‌کاره... تصور کنید بابام کارمند همون بانک بوده، برادرم همه جوره مورد تأییده، فوق‌العاده آدم سالمیه، به هیچ وجه دست از پا خطا نمی‌کنه، درس خون، معدل خوب، کاری، همه چیز خوب؛ ولی هیچی به هیچی. ارتقای ساده را هم نتونسته بگیره» (اطلاع‌رسان نهم، همان: ۲۷۳).

«وقتی محل زندگی‌مون رو عوض کردیم، همسایه‌هامون نمی‌دونستن که ما خانواده شهیدیم. بعد از مدت‌ها که فهمیدن، یکی شون به مامانم گفته بود: عجبیه! شما خانواده شهیدین، ولی من تا به حال ندیدم چیزی بیارن دم خونه‌تون. من شنیدم برای خانواده شهید کیسه برنج، روغن، میوه و چیزهای دیگه می‌آرن» (اطلاع‌رسان یازدهم، همان: ۳۵۰).

یکی از مهم‌ترین نقض‌کننده‌های استیگمای برخورداری، طرح روایت‌های فرزندان شهید درخصوص نابرخورداری‌های مالی معیشتی تجربه‌شده است. جانعلی‌زاده (۱۳۹۶) در یافته‌های تحقیق خود به دو موضوع مهم توهم اجتماعی در ارائه تسهیلات به خانواده‌های شهید و نیز انزوای منزلتی فرزندان شهید پرداخته است؛ به‌طوری‌که دانشجویان شرکت‌کننده در تحقیق برخوردهای نامناسب و طعنه و کنایه اقوام را دلیلی بر عدم درک خود از سوی جامعه می‌دانند و برچسب برخورداری از تسهیلات را درخصوص خود پررنگ می‌بینند. حال آنکه شواهد منتشرشده نشان می‌دهد فرزندان شهید به‌ویژه در دوران کودکی و نوجوانی از سرمایه اقتصادی اندکی برخوردار بوده‌اند و احساس محرومیت زیادی را گزارش داده‌اند.

«تو بچگی خیلی فقیر بودیم... حتی تو خوردن مشکل داشتیم. حتی غذای سیر خوردن یا لباس خوب پوشیدن. گاهی چند سال ما لباس‌های کهنه‌مون رو می‌پوشیدیم» (اطلاع‌رسان هشتم، همان: ۲۵۲).

«یادمه مامانم وقتی بچه بودیم چه فشارهایی رو تحمل می‌کرد؛ مثلاً تو خونه‌مون برنج پیدا نمی‌شد بخوریم یا می‌رفتیم خونه همسایه غذا می‌خوردیم. خانم همسایه با پسرش بود و ازدواج مجدد نکرده بود. مثلاً توی حیاطشون داشتن کباب شامی می‌پختن، صدامون می‌کرد می‌رفتیم کباب شامی می‌خوردیم. ما وضع مالی‌مون بدتر از اون‌ها بود. چون حقوق‌ها خیلی با هم متفاوت بود... مادرم درواقع سه پسر داشت. عموی من بعد از اینکه با مادرم ازدواج کرد [شش سال کوچیک‌تر از مادرم بود] دو سال رفت سربازی، قبل از اون بنده خدا فقط خرج خودش رو شاید از کار کارگری درمی‌آورد. برای همین اون هم از این حقوق استفاده می‌کرد» (اطلاعرسان نهم، همان: ۲۸۹).

«وضع مالی‌مون افتضاح بود! تصور کنین تمام آرزوی بچگی من این بود که کاش پول داشته باشیم ساندویچ بخریم؛ عاشق ساندویچ بودم؛ درحدی که می‌خواستم وقتی بزرگ شدم ساندویچ‌فروش بشم. یا مثلاً کاش می‌شد با تاکسی بریم خونه فامیل‌هامون، نه با مینی بوس و اتوبوس. حتی یک بار هم امکان تاکسی‌سوارشدن رو نداشتیم. حقوق بابام رو می‌گرفتیم، ولی مطمئنم خیلی کم بوده» (اطلاعرسان چهاردهم، همان: ۴۱۴).

در جمع‌بندی می‌توان دید تجربه برخورداری در میان فرزندان شهدا تجربه همگانی نبوده، حداقل براساس تصور قالبی درباره آنان باید گفت این گروه، گروه ناهمگنی است و چه‌بسا برخورداران فقط یکی از دسته‌های تابعه باشند. خاستگاه طبقاتی خانواده پیش از شهادت شوهر، موقعیت جغرافیایی شهرنشینی یا روستانشینی تعیین‌کننده مهمی بوده است. همچنین قرارگرفتن در شهرهای اصلی و مرکزی یا شهرهای نیمه‌پیرامونی و پیرامونی بر چگونگی تخصیص مزایا و حمایت‌های مالی معیشتی اثر داشته و نوعی نابرابری توزیع محسوس بوده است. به‌روشنی، این وضعیت احساس محرومیت را برای بخشی از فرزندان شهدا به دنبال داشته است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

به‌نظر می‌رسد اثر حادثه مهم زندگی فرزندان شهدا یعنی شهادت پدر به‌ویژه در دوران کودکی با توجه به مقتضیات ذکرشده، موجب عقب‌نشینی آنان از زندگی اجتماعی در آن برهه شده است. در حقیقت چنان‌که ایلخان (۱۳۸۸) و پرورش (۱۳۹۲) نیز نشان دادند، علاوه بر تأثیرات عمیق رخداد شهادت و فقدان (به بیان پرورش «کودکی خالی») و در نتیجه سیطره فضای سوگ و ماتم بر دوران کودکی، جابه‌جایی صورت‌گرفته در نظم خانواده، تعاملاتشان را دستخوش تغییر ساخته است. در مواردی مانند کشمکش بر سر حضانتشان از سوی خانواده پدری، تنش بر سر ارث با خانواده پدری، ازدواج مجدد مادر و روابط خانوادگی در شکل جدید خود چه‌بسا موجب تعلیق تعامل با اعضای فامیل و آشنایان شده و کاهش یا توقف فعالیت‌های اجتماعی آنان را در مقایسه با همسالان به دنبال داشته است.

درحالی‌که در زمانه رخداد جنگ تحمیلی، فراگیری ارزش‌های ایثار و شهادت و مهم‌تر از آن انسجام اجتماعی، میزان حمایت همراهی ادراک‌شده بسیار زیاد بود، به‌تدریج و در دهه‌های بعد شاهد تغییرات اجتماعی هستیم که خود را در نوع و میزان حمایت همراهی با خانواده‌های شهدا نشان می‌دهد. فرزندان شهدا به‌خوبی این تغییرات را ادراک می‌کنند و در گذر زمان خود را تنها می‌یابند. در شکل عمومی نیز فاصله‌گذاری اجتماعی حاصل از تفکیک سکونتگاه، مدرسه، برنامه‌های فراغتی و مانند آن با وجود کارکردهای مثبت، در طول دهه‌های گذشته، بستری برای انزوای اجتماعی فرزندان فراهم آورد و آنان را به‌صورت محیطی منزوی کرد. فضاوت‌های دیگران ذیل عنوان کلی برخوردار همیشگی مالی، معیشتی و رفاهی موجب رنجششان شده و آنان را به کناره‌گزینی و روابط محدود سوق داده است. در عمل اما به‌تدریج احساس طردشدگی و کنارماندن در تعاملات و ارتباطات صورت جدی‌تری یافته و آنان آرام‌آرام خود را جدا از پیکره اجتماعی می‌یابند. مکانیسم این طردشدگی عمیقاً پیچیده است؛ درحالی‌که در ظاهر نوعی انتخاب

شخصی و خلوت‌گزینی به‌نظر می‌رسد که امری خودخواسته و چه‌بسا سازنده است، اما در تحلیل می‌توان رد روان‌رنجوری ناشی از استیگما، خلوت‌گزینی ناگزیر، را در روایت آنان دید. استیگما نتیجه برهم‌کنش تفکیک اجتماعی و نیز تصورات قالبی به‌نظر می‌رسد که در تلاقی سیاست‌ورزی غیررسمی و نیز سیاست‌گذاری‌های رسمی مرتبط حاصل آمده است. طبیعی است موضوع داغ ننگ سهمیه در دانشگاه و نیز شغل در کنار داغ برخورداری از انواع تسهیلات و امکانات موجب شده تا برحسب پیش‌بینی و برای دوری‌جستن از این موقعیت‌ها در برقراری رابطه مردد باشند. از ابراز هویت خود خودداری کنند یا در برقراری روابط اجتماعی مضطرب و دلخور باشند یا در مواردی چنان‌که دیدیم قطع رابطه را ترجیح دهند. جامعه اما در هجمه نیازها، ترجیحات و تأمین اهداف مختلف خود از مواجهه با رنج روزمره گروه‌های حاشیه‌نشین سربازمی‌زند و حل مسئله و راهبردهای آن را به متصدیان و آینده‌واگذار می‌کند؛ گویی همچنان به تصورات قالبی دست می‌آویزد.

گفتنی است موقعیت‌های تردید انرژری فرزندان شهدا را تحلیل می‌برد و بیش‌ازپیش سرخورده می‌کند. عکس‌العمل آدم‌های داغ‌خورده در این وضعیت به جهت فشار روانی تفاوتی که دیگران ننگ‌آورش می‌دانند به‌ویژه در سنین جوانی می‌تواند آنان را به انزوای‌گزینی سوق دهد، در درازمدت بر خلق‌وخویشان اثر بگذارد و در عرصه اجتماعی فرصت‌های زندگی آنان را محدود کند. درعین‌حال همان‌طور که گافمن می‌گوید: «فرد داغ‌خورده زمانی که در بین هم‌درانش است می‌تواند از عیب خود به‌عنوان یک مبنا برای سروسامان‌دادن به زندگی‌اش استفاده کند.» لذا آنان در جمع خود علاوه بر مشترکات تاریخیچه زندگی و درد مشترک، احساس آرامش بیشتری دارند و در نتیجه روند طردشدگی آنان در پهنه‌های کلان‌تر استمرار می‌یابد. این طردشدگی به‌عنوان مکانیسم ساختاری پنهان، بر زندگی آنان در دوران میانسالی و کهنسالی در امتداد سال‌های کودکی و جوانی، سایه می‌افکند و جامعه را از زیست‌جهانشان، آلام و مطالباتشان غافل و آنان را غریبه می‌کند. این غریبه‌سازی در دوره‌های سنی بالاتر که به‌شدت ارتباطات اجتماعی را می‌طلبد، یقیناً به ضرر آنان تمام می‌شود. جامعه نیز با غریبه‌سازی و طرد آنان نمی‌تواند در انتقال ارزش‌های ایثار و شهادت به نسل‌های آتی موفق عمل کند. در درازمدت، به‌زیستی آنان مانند نمونه‌ای مثالی برای نسل‌های مختلف در حافظه تاریخی جامعه باقی خواهد ماند. در نتیجه درحالی‌که پدران آنان قهرمانان ملی آرمان‌خواهی بودند که کنشگری‌شان موجب انسجام اجتماعی شد، فرزندان‌شان با سیاست‌گذاری‌های ناهماهنگ و نامطابق با نیازهای واقعی و به اذعان جانعلی‌زاده (۱۳۹۶) «عملکرد ضعیف نهادهای متولی ترویج فرهنگ ایثار و شهادت مبنی بر بت‌وارگی و اسطوره‌سازی از شهدا، ارائه تصویر نادرست از زندگی خانواده شهدا در رسانه و عدم نهادینه‌سازی فرهنگ تکریم ایثارگران در جامعه» احساس تنهایی را تجربه می‌کنند.

مأخذ مقاله: تألیف مستقل

منابع

- ایلخان، فرخنده (۱۳۸۸). تاریخ شفاهی زنان؛ تجربه زیسته همسران شهدا در جنگ. *پایان نامه کارشناسی ارشد*. دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد دانشگاه الزهرا.
- پرورش، فهیمه (۱۳۹۲). تجربه زیسته فرزندان شهدا. *پایان نامه کارشناسی ارشد*. دانشگاه الزهرا.
- دارندورف، رالف (۱۳۸۳). *انسان اجتماعی: جستاری در باب تاریخچه، معنا و مقوله نقش اجتماعی*. ترجمه غلامرضا خدیوی. تهران: آگاه.
- جانعلی زاده چوببستی، حیدر، و پازوکی نژاد، زهرا (۱۳۹۲). تحلیلی نظری-جامعه‌شناسی بر پنهان‌سازی هویت دانشجویان شاهد و ایثارگر. *مجموعه مقالات همایش ملی الگوی اسلامی-ایرانی سبک زندگی*. بابلسر: دانشگاه مازندران.
- جانعلی زاده چوببستی، حیدر، رازقی، نادر، و کسائیان، معصومه (۱۳۹۶). چرایی اجتماعی پدیده پنهان‌سازی هویت ایثارگری در میان دانشجویان شاهد. *جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی*، ۴(۹)، ۴۱-۹. <https://doi.org/10.22080/SSI.2017.1558>
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*. ترجمه تورج یاراحمدی. تهران: شیرازه.
- کریمی مله، علی (۱۳۸۸). *بررسی عوامل مؤثر بر پنهان‌سازی هویت دانشجویان شاهد و ایثارگر*. معاونت پژوهشی و ارتباطات بنیاد شهید و امور ایثارگران استان مازندران.
- مقدم، سبا (۱۳۹۶). *زندگی ما، زندگی فرزندان شهدا بعد از پدرانشان*. تهران: افکار جدید.
- هورتولانوس، رولف، میشلز، انجا، و میوسن، لودوین (۱۳۹۴). *انزوای اجتماعی در جامعه مدرن*. ترجمه لیلا فلاحی سرابی و صادق پیوسته. تهران: جامعه‌شناسان.
- Dahrendorf, R. (2003). *Homo sociologicus*. Translated by: Gh. R. Khadivi. Tehran: Aghah. (In Persian)
- Hortulanus, R. P., Machielse, A., & Meeuwesen, L. (2014). *Social isolation in modern society*. Translated by: L. Falahi Sarabi & S. Peivasteh. Tehran: Sociologists.
- Ilkhan, F. (2008). Oral history of women; the lived experience of the wives of martyrs in the war. *Master's thesis*. Faculty of Social Sciences and Economics, Alzahra University. (In Persian)
- Janalizadeh Choubbastei, H., & Pazoukinejad, Z. (2012). A theoretical-sociological analysis on concealing the identity of witness and self-sacrificing students. In *the Proceedings of the National Conference on the Iranian Islamic Model of Life Style*. Babolsar: Mazandaran University. (In Persian)
- Janalizadeh Choubdastei, H., Razaghi, N., & Kasaian, M. (2016). The social reason behind the phenomenon of self-sacrificing identity concealment among Shahed students. *Sociology of Social Institutions*, 4(9), 9-41. <https://doi.org/10.22080/SSI.2017.1558> (In Persian)
- Jenkins, R. (2008). *Social identity*. Translated by: T. Yarahamdi. Tehran: Shirazeh. (In Persian)
- Karimi-Moleh, A. (2009). *A research plan to investigate the factors affecting the concealment of the identity of Shahid and self-sacrificing students*. Mazandaran Province Martyrs and Volunteers Foundation. (In Persian)
- Moghadam, Saba (2016). *Our life, the lives of the martyrs' children after their fathers*. Tehran: Afkar-e Jadid. (In Persian)
- Parvaresh, F. (2012). The lived experience of martyrs' children. *Master's thesis*. Alzahra University. (In Persian)
- Ritchie, J., & Lewis, J. (2003). *Qualitative Research Practice*. London: Sage.